



روشنفکری زرد و ماجرای فیلسوف فرهنگ

روشنفکری زرد هم پدیده ای است. مثل خیلی دیگر از پدیده های روزگار ما. در زمانه ای که سیاست ورزی زرد و دین مداری زرد و فرهنگ و ادبیات زرد رایج است چرا روشنفکری زرد نداشته باشیم؟ هیچ ایرادی هم ندارد. روشنفکری زرد تا وقتی که حد و حدود خودش را می شناسد و با دامن زدن به مباحث نازل بین شاعران و نویسندگان و اهل نظر برای خودش مشتری جذب می کند و با به اشتراک گذاشتن عکس های مکش مرگ ما در فضای مجازی هواداران زردبازی را به وجد می آورد مشکل خاصی نیست.

به هر حال چه خوشمان بیاید و چه خوشمان نیاید سرگرمی برای مردم امروز از نان شب واجب تر است و روشنفکری زرد هم یکی از معرکه گردانان کارناوال بزرگ روزگار ما است. روشنفکری زرد، هم مخاطبانش را سرگرم می کند و هم به توهم دانایی شان دامن می زند تا آنان در عین مستغرق بودن در متدانی ترین مراتب وجود به متمایز بودن از زمره بس بسیاران فخر بفرمایند. اما مشکل از آن جایی آغاز می شود که روشنفکری زرد می خواهد ادای اهل تفکر را در بیاورد. آخرین نمونه این زردبازی روشنفکری همین شبه مقاله ای است که دوستان دربارۀ دکتر رضا داوری اردکانی تدارک دیده اند. البته همین که سردبیر اندیشه پویا برای ساختن چهره دلخواه خود از دکتر رضا داوری اردکانی به یک مقاله طنزآمیز دربارۀ ایشان اکتفا نکرده و مجبور شده برای اثبات دعوی اش دست کم به چند خط از مقاله های قدیمی و جدید دکتر داوری اشاره کند جای بسی شکر دارد. و این امید را در مخاطب برمی انگیزد که سردبیر جوان اگر عمری دراز داشته باشد می تواند به آینده اش امیدوار بود.

حقیقتا نمی دانم از کجا شروع کنم: خط غلط دفتر غلط املا غلط انشا غلط. مدعی می گوید: نوشته های داوری زمینه های سرکوب روشنفکران را فراهم کرد. خوب، این دعوی را دربارۀ خیلی های دیگر هم می توان کرد. می شود گفت مقالات و کتاب هایی که مراد آقای سردبیر علیه مارکسیست ها نوشت منجر به اعدام و زندانی شدن بسیاری از چپ ها در دهه شصت شد. اگر نویسنده بپذیرد ماجراهای ملتهد و پر حرف و حدیث دهه شصت ریشه در آن مقالات داشتند می توان سرکوب روشنفکران را هم به داوری نسبت داد. اصلا چرا راه دور برویم همین چیزهایی که در این سال ها آقای سردبیر و دوستانش علیه چپ ها نوشته اند و آن ها را جاهل و تروریست و خونخوار خوانده اند نمی تواند ربطی به خیلی از اتفاقات

سال های اخیر داشته باشد؟ یا نباید از خودمان تئوری صادر کنیم یا اگر صادر کردیم باید به تبعات منطقی آن پایبند باشیم. نمی شود ریاست فرهنگستان علوم را که یک شغل کاملا علمی و فرهنگی است و اصلا هیچ اراده اجرایی پشت آن نیست بیست و چهار ساعته توی سر داورى بکوبیم و از کنار یکی از اعضای نورچشمی و پرنفوذ شورای عالی انقلاب فرهنگی که قدرت زدن و بستن و عزل و نصب داشته به سادگی عبور کنیم. البته من از این دو قطبی سازی های مضحک سال ها است عبور کرده ام و معتقدم از داورى و سروش بسیار می توان آموخت به شرط آن که گونشی برای شنیدن داشته باشیم و اراده ای برای آموختن. دنبال تناقضات گفتاری و رفتاری چهل سال پیش با امروز هم نمی گردم؛ که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند.

اگر قول دکتر سروش را درباره خاتم پیامبران بپذیریم که: پیامبر هر روز که از پیامبری اش می گذشت پیامبر تر می شد، نمی توانیم این تعبیر را درباره اربابان رای و نظر بپذیریم؟ این روزها آقای سروش حرف های جالب و قابل تأملی درباره لیبرالیزم می گوید. می توان به جای تأمل در این سخنان مدام سخنان گذشته او را یادآور شد که: شما که تا دیروز زیر علم لیبرالیزم سینه می زدید... خب که چه؟ یعنی ما خیلی باهوشیم و یادمان نرفته تو پیش از این چه رای و نظری داشته ای؟ اگر متفکران بخواهند به این سرزنش های خاله زنی وقعی نهند باید عین ملا نصرالدین تا آخر عمر بگویند: من چهل سال بیشتر ندارم. اگر حرف بر سر این است که چرا داورى نمی گوید من قبلا جور دیگری می اندیشیدم و حالا جور دیگر، که باید عرض کنم اول آن که گفته اما شما نشنیده ای. دوم این که گفتنش چه چیزی را تغییر می دهد؟ سوم این که مگر همه آدم هایی که تغییر کرده اند هر روز صبح این را به عالم و آدم اعلام می کنند؟ چهارم این که همان مراد حضرتعالی هنوز که هنوز است سعی می کند داستان دهه نخست انقلاب را جور دیگری برای ما روایت کند، یک بار هم که این اواخر شجاعت و صراحت به خرج داد و نظریش را درباره بنیانگذار انقلاب بر زبان آورد با او چنان کردند که مسلمان نشنود کافر مینماید! از کجا معلوم که اگر دکتر داورى به صراحتی که مورد علاقه شماست از گذشته خود اعلام برائت کرد شما بی خیال شوید و ننویسید حالا که خودت گفتی پس بی زحمت نقش خودت را در قتل های زنجیره ای و ماجرای کانون نویسندگان و اتوبوس ارمنستان هم بپذیر!

شوخی نمی کنم. از شما بیان بعید نیست. در مقام فرشتگان مقرب الهی نشسته اید و هر کسی را چون شما نمی اندیشد به بدترین چیزها متهم می کنید. چون دکتر داورى حاضر نیست به بعضی ها بد و بیراه بگوید پس متهم به دشمنی با آزادی است؟ داورى درباره بعضی از فعالان رسانه ای می گوید: (این ها اگر اهل فکر باشند منشا خیر می شوند و اگر بخواهند فلسفه را وسیله کنند به جایی نمی رسند. من آن ها را جوانان خوبی می دانم.) آقای سردبیر می نویسد: (عجیب آن که از فاصله گذاری با آن ها پرهیز می کند!) حیرتا! این میزان از کین توزی و خشونت ورزی و آن گله دعوی آزادی خواهی داشتن حقیقتا نوبر است. چون داورى حاضر نیست به بعضی افراد و رسانه ها بد و بیراه بگوید و یا چون فلان آدم و بهمان نشریه به دکتر داورى بد و بیراه نگفته اند پس او چنین است و چنان؟ آخر این چه منطقی است؟ اول این که دست کم از سال ۸۸ به این طرف کم نبودند آدم ها و رسانه های تندرو و بی اخلاقی که همه جور بد و بیراهی نثار دکتر کردند و او را به ضدیت با اسلام و انقلاب و نظام متهم ساختند. از جلیلی و حسن عباسی بگیر تا خبرگزاری های ریز و درشت مدعی ارزشمندی. دوست پرونده ساز ما دست کم باید به این بد و بیراه ها اشاره ای می کرد اما اگر این اتفاق ها هم رخ نمی داد باز هم چنین نتیجه گیری ای خلاف عقل و انصاف است. با همین معیارهای صدها یک غاز المان باید نشریه اندیشه پویا حامی احمدی نژاد باشد.

چون هم کیهان به احمدی نژاد بد و بیراه می گوید و هم احمدی نژاد به کیهان، و تا دلتان بخواهد با یکدیگر فاصله گذاری دارند. راستی چرا دوستان لیبرال ما به جای این همه تکاپوی بیهوده در اثبات فاشیست بودن دکتر داوری از دوستان بازجوییشان سؤال نمی کنند؟ همین دوستانی که بسیاریشان امروزه تالی کارل پوپرند و از طفولیت شاگردان ژان ژاک روسو بوده اند می توانند به ما بگویند در دهه شصت که قریه الی الله مشغول سرکوب روشنفکران چپ و راست بوده اند کدامشان تحت تأثیر مقالات دکتر داوری به امر مقدس روشنفکر ستیزی می پرداختند. دست کم اسم آن مقاله یا کتابی را که منجر به تقویت روحیه روشنفکر ستیزی آن ها می شده به ما بگویند. شاید در آن صورت دیگر نیاز به این همه هیاهو بر سر هیچ نباشد.